

## تقابل دو اندیشه در جهان اسلام؛ آنکه سلفی بود آنکه اصلاحگر

اسعد ابوخالد

ترجمه: فرزاد حاجی میرزایی

**اعتماد ملی:** سخن سر دو خط فکری است که جهان اسلام را در دو قرن اخیر تحت تاثیر قرار داده است؛ دو رویکرد متفاوت به اسلام که یکی را سلفیه می‌نامند و دیگری را اصلاحگر. اسعد ابوخالد در مقاله‌ای که می‌خوانید به این دو نحله فکری پرداخته است که ریشه در قرن نوزدهم میلادی دارد؛ در زمانی که ارتش ناپلئون کشور مصر را فتح کرد و سلطه غرب بر جهان اسلام گسترش یافت. ابوخالد از واکنش مسلمانان به این سلطه و تلاش آنان برای یافتن یک هویت اسلامی می‌نویسد؛ تلاشی که در نهایت منجر به قرائت‌های متفاوتی از اسلام شد. او این تلاش را <احیاگری> و <نوزایی> می‌نامد. اما بشنویم از نویسنده مقاله؛ اسعد ابوخالد در دانشگاه Stanislaus ایالت کالیفرنیا به پژوهش مشغول است و تاکنون مقالات بسیاری درباره جهان اسلام نگاشته است. مدخل‌هایی از <دایره‌المعارف جهان اسلام معاصر> به قلم او است که از جمله آنها می‌توان <اصلاح> و <سازمان‌های جهادی> را نام برد.

اصطلاحات عربی <احیاء> و <تجدید> غالباً در متن جنبش‌های جدید اسلامی به کار رفته، اما دارای ریشه‌های مهم پیش‌مدرن نیز هستند؛ تجدید در دوران پیش‌مدرن معمولاً با یک پیرایش‌گر و راهبر ویژه همراه بوده که مطابق حدیث پیامبر(ص) در آغاز هر صدسال می‌آید تا ایمان و عمل مسلمانان را احیا کند، در نتیجه بسیاری از اصلاحگران پاکدین از جانب پیروان‌شان، مجدد و هدایت‌گر عصر، نام گرفته‌اند. احیا معنای گسترده‌تری از قویمند ساختن ابعاد روحی ایمان و عقیده به‌گونه‌ای که در آثار ابوحامد غزالی دیده می‌شود، دارد. این اصطلاحات در عصر جدید، به کوشش‌های نوگرایان اطلاق می‌شود که در پی معرفی تاثیرات اسلامی در زندگی مردمی هستند که مورد هجوم جریان‌های فکری - عملی غربی، به‌ویژه بعد از بیداری ناشی از فتح مصر به دست ناپلئون هستند؛ شیخ حسن‌العطار؛ روحانی‌ای که نزد کارشناسان فرانسوی همراه ناپلئون کار می‌کرد، شاید یکی از اولین اصلاحگران و احیاگران باشد. وقتی که عنوان می‌کرد: <کشورهای ما باید با تحصیل معرفت و علمی که فاقد آن هستند، متحول و احیا شوند.> باید میان گرایش سلفیه قشری و سختگیر با گرایش اصلاحگرانی مانند محمد عبده که از جانب مردم حمایت می‌شدند، تفاوت نهاد.

دعوت به سوی احیاگری و نوزایی ناشی از مشاهده علل و علانم عقب‌ماندگی و رکود در جوامع مسلمان، به وسیله متفکران مذهبی قرن نوزدهم بود. متفکران مسلمان تصدیق می‌کنند که باید برای رسیدن به مرحله‌ای از پیشرفت که با جایگاه سریع توسعه در اروپا متناسب باشد، کاری صورت گیرد. آنها اسلام را علت این مشکل نمی‌دانند بلکه آن را به عنوان راه‌حل این مشکل تلقی می‌کنند به شرطی که مسلمانان به‌گونه‌ای نوین به دین روی آورند. دو جنبش عمده‌ای که قصد داشتند با این چالش در بیفتند، جنبش سختگیر سلفیه و جنبش اصلاح‌طلبی بود.

جنبش سنت‌گرای سلفیه (آنگونه که در اصول فرقه وهابیه آمده) خود را با غرب درگیر نمی‌کند. مهمتر از این ابن‌عبدالوهاب به خاطر بقای دین علیه بدعت مبارزه می‌کرد. وهابیه در پی پیرایش عمل و تفکر دینی از تمامی عناصر بیگانه و نجات مسلمانان از خشم الهی بودند. ابن‌عبدالوهاب معتقد بود که مسلمانان هم‌عصرش از کفار بدترند زیرا از راه حقیقت که سنت پیامبر است، بسیار منحرف شده‌اند. راه حل ابن‌عبدالوهاب - که از اجتماعات چادرنشین شبه جزیره عربستان آمده بود - تاکید بر بازگشت به سادگی نخستین اسلام و نصوص و تفاسیر قدیمی آنها بود.

سلفیه با تاکید بر توحید در پی احیای نقش اسلام در جامعه بودند. اعمال صوفیان مانند زیارت مقابر و احترام زیاد به اولیا در شبه جزیره عربستان، غیراسلامی و به‌طور جدی شرک‌آمیز تلقی می‌شد. (در اسلام شرک تنها گناه غیرقابل بخشش است.)

این جنبش موکدا ابراز می‌داشت، اسلام تنها باید مسلمانان را در زندگی‌شان ارشاد کند و نیازی به باز - تفسیری متون برای هماهنگی با زندگی جدید که تا حدودی جوامع خاورمیانه را تحت تاثیر قرار داده بود، نمی‌دیدند. وهابیه نیز مانند سنوسییه در شمال آفریقا و مهدیه در سودان، یک جنبش سلفی محسوب می‌شوند، زیرا هدف سلفیه این بود که با گرایش آرمانی به زندگی و اعمال مذهبی سلف (صحابه پیامبر) در سیاست و جامعه و بازگشت تحولات شگرف به‌وجود آورد.

فعالیت برای احیای و نوزایی با گرایش احیایگرایان که به وسیله محمد عبده، جمال‌الدین اسدآبادی و عبدالرحمن الکواکبی و تعدادی دیگر ارائه شده، به‌طور قریب توأم بوده است. نخستین اقدام این جنبش حول فهم این مطلب بود که جوامع مسلمان در تحصیل پیشرفت‌ها و پیشبردهایی که در تمامی ابعاد زندگی در اروپا رخ داده شکست خورده‌اند؛ گروهی از احیایگران به اروپا سفر کرده و در زبان‌های خارجی مهارت پیدا کردند، جنبش اصلاحگر- احیایگر به غرب‌گرایی دعوت نمی‌کرد. در واقع سیدجمال و عبده کسانی را که در جهان اسلام کورکورانه از شیوه‌های غربی تقلید می‌کردند به سختی ملامت می‌کردند. این جنبش قصد داشت با بازخوانی تفکر و عمل اسلامی، شکوه و عظمت را به جوامع مسلمان بازگرداند.

احیایگری در اذهان اصلاحگرایی قرن نوزدهم، واکنشی نسبت به مشکلات حاصل از برخورد و تعارض با اروپا بود؛ رفته رفته مسلمانان از توسعه‌نیافتگی و ضعف فرهنگی که بر تمام جهان اسلام سایه افکنده بود، آگاهی یافتند. اگرچه اصلاحگران مسلمان مشتاقانه در پی شناخت مشکلات شدید سیاسی - اجتماعی بودند، به شدت نظرهای مستشرقانی که پیدایش عقب‌ماندگی را به اسلام نسبت می‌دادند، رد می‌کردند. سیدجمال و عبده نه تنها ناسازگاری میان علم و دین را نمی‌پذیرفتند بلکه معتقد بودند که پیشرفت اروپاییان نتیجه اقتباس از تمدن اسلامی- عربی بوده است. همچنین اصلاحگران مسلمان، اسلام را مسوول مشکلاتی که در زندگی مسلمان‌ها به‌وجود آمده بود، نمی‌دانستند.

جنبش اصلاحگری، مطابق سنت ابن‌رشد، قصد شناخت نقش عقل در زندگی مردم را داشت. سیدجمال و عبده ناسازگاری عقل و ایمان را نمی‌پذیرفتند، آنها معتقد بودند که اگر روحانیون مسلمان به تبلیغ ارزش‌های مقلدانه سلف صالح بپردازند، جنبش احیایگری شکست می‌خورد. سلفیگری به خاطر اینکه یک عامل عمده در تداوم ضعف فرهنگی جهان عرب است و مومنان را به تفاسیر قدیمی متون وابسته می‌کند، مورد انکار قرار گرفته است. از دید اصلاحگران احیایگری از ملزومات دین است، نه به خاطر اینکه اسلام را ناکافی و دارای نقص بدانند بلکه به خاطر اینکه تفسیر و بازتفسیری را بخشی از یک پروسه مداوم می‌دانستند.

اصلاحگرایان این گزاره را که اجتهاد (کاوش فردی در مسائل فقهی) نه قابل قبول و نه ضروری است، نمی‌پذیرند بلکه آنها معتقدند که عقب‌ماندگی رایج و مرسوم نیاز به اجتهاد مداوم را ایجاب می‌کند. مشکلات جدید جواب‌های جدید را می‌طلبد و اسلام به اندازه کافی دارای خلاقیت و انعطاف برای سازگاری با عصر جدید است.

اصلاحگرایان همچنین مخالفت سلفیه را با صوفیه نمی‌پذیرند. عبده و شاگردانش میان نظام‌های صوفی‌گری که در دوران ممالک و امپراتوری عثمانی شکوفا شدند و آموزگاران کلاسیک صوفیه مانند ابن عربی، تمایز قائل می‌شدند. نظام‌های صوفی‌گرایی که مشغول مناسک و زیارات بودند، مورد انتقاد اصلاحگرایان قرار گرفتند، زیرا اصلاحگرایان این گروه از صوفیه را بخشی از مشکل خود می‌دانستند. عده‌ای از صوفیه در مسائل سیاسی، مصالحه‌گر و منفعل بودند همانند صوفیان الجزایر که با فرانسه همدستی کردند. تصوف کلاسیک ابن‌عربی مورد استقبال قرار گرفت زیرا کمتر مناسکی و بیشتر فلسفی بود. تصوف ابن‌عربی مبتنی بر حذف میانجی و واسطه میان الله و مومنان است.

بعد از برچیده شدن خلافت در سال ۱۹۲۴، طرفداران نوزایی و اصلاحگری، به فعالیت بیشتر پرداختند. پاره‌ای از اصلاحگرایان مانند عبدالرحمن الکواکبی، نوزایی دینی را با اصلاحات عمده سیاسی، توأم کرده بودند و تاسیس خلافت عربی را برای راه‌اندازی تحول و اصلاح، ضروری می‌دانستند. متفکران مذهبی همیشه اصلاح دینی را با اصلاحات سیاسی توأم می‌کردند، زیرا به نظر آنها متون اصلی اسلامی تمام ابعاد زندگی را شامل می‌شود. تجدید نظام خلافت در گذشته- و در حال - گامی به سوی اتحاد گروه‌های اسلامی محسوب می‌شد. همچنین پاره‌ای از اصلاحگرایان در پی بهبود وضعیت زنان بودند. در قرن بیستم محمد عبده و شیخ محمد الغزالی، تحقیر اجتماعی- حقوقی زنان در جهان عرب را ناشی از اسلام نمی‌دانستند. آنها معتقد بودند که شرایط ظالمانه زنان در اغلب کشورهای مسلمان، نتیجه جهالت یا تفسیر اشتباه متون اسلامی است. عبده می‌خواست با کاربرد ضابطه <مصلحت امت> قوانین و از جمله قوانین دینی را به‌کار بندد، با این ضابطه عبده، الغای چند همسری که در قرآن مباح شمرده می‌شود، عقلایی محسوب می‌شود. دیگر دغدغه مبلغان نوزایی و احیایگری، عموماً مربوط به آموزش و خصوصاً آموزش اسلامی بود.

اصلاحات نظام‌های آموزشی، از نظر عبده و دیگران، ابزاری بود که اسلام از طریق آن می‌توانست رونق گذشته خود را باز یابد. اصلاح نظام آموزشی مستلزم گرایش و شیفتگی به علوم و کشفیاتی بود که عالمان تاریخ‌اندیش مسلمان (بعضی از کسانی که مناصب بالا را در زمان عبده در الازهر داشتند) حاضر نبودند آنها را به برنامه آموزشی نهادهای آموزشی اسلامی ملحق کنند. دعوت‌هایی برای نوسازی آموزش مدنی صورت گرفت تا پیشرفت ملی را یاری و نقش مدارس میسیونری مسیحی را تضعیف کند، به علاوه از نظر عبده، اصلاح آموزشی مستلزم بهبود ساختار دانشگاه الازهر بود. دانشگاه الازهر نیز مانعی در برابر اهداف نوزایی و احیایگری بود.

احیاگری و نوزایی همچنین مبتنی بر این عقیده نیز بود که اطاعت روحانیون از سیاستمداران مقتدر، منافع مسلمانان را به خطر می‌اندازد. در بافت اصلاحگرایی اسلامی، نوزایی و احیاگری با گروهی از علما که فقط مطیع و فرمانبر خداوند بودند، همسان و همراه بوده است. عالمان، سر سپرده سیاستمداران مقتدري نبودند که بخش‌های مهمی از مؤسسات روحانی را تحت کنترل داشتند و به آنها مستمری پرداخت می‌کردند. طرفداران احیاگری و نوزایی غالباً به خاطر استقلال فکری و مقاومت در برابر فشارهای سیاسی، مورد ستایش قرار گرفته‌اند.

**نوزایی و احیاگری غالباً با اصلاحات ملی شناخته شده است. در طول دوره شکوفایی ناسیونالیسم عربی، اصطلاحات معمولاً با توجه به ملت عرب و منافع مردم وضع می‌شد. نزد بنیادگرایان مسلمان اصطلاح <امت اسلامی> به طور عام، استعمال می‌شد و نزد ضداسلامی‌ها و ملی‌گرایان عرب، مقاومت ملی و ناسیونالیسم، از ارکان احیا و تجدید بود.** در تاریخ معاصر احیاگری و نوزایی، اصطلاحات به‌کار رفته شده، توأماً اداره و یا تصرف اجنبی‌ها در کشور را مورد حمله قرار داده‌اند. به عبارت دیگر احیاگری و نوزایی دارای ابعاد درونی و بیرونی بودند و هر دو بعد باید توأماً پیش روند.

دو اصطلاح نوزایی و احیاگری غالباً در ادبیات سیاسی بنیادگرایان مسلمان معاصر به کار می‌رود. نزد حسن‌الترابی، بنیادگرای مسلمان و ذی‌نفوذ سودانی نوزایی، مستلزم <احیای کلی تمامی جوانب> است.

در اینجا احیا به معنای نوسازی مطابق راهکارهای غربی نیست؛ احیای <امت> به معنای تأسیس نوگرایی دینی جامعه جدیدی است که در آن شریعت اجرا شود بنابراین تجدید نیز برای اسلامی کردن تمام ابعاد زندگی ضروری است و طرفداران را با اصطلاحات ویژه‌ای به خلق یک دستگاه تفکر و معرفت‌شناسی نوین که از <آسیب> تأثیر غربی آزاد باشد، دعوت می‌کند. ترابی به بازبینی اصول فقه دعوت می‌کند تا با نیازهای جامعه همسو شده و اساسی برای نوسازی فراهم شود. به هر حال متفکران و رهبران بنیادگرایی اسلامی به تشریح و تفصیل نپرداخته‌اند. ادبیات سیاسی اسلامی از نوزایی و احیاگری طرفداری می‌کند، اما فاقد جزئیات برنامه‌ای است.

دستیابی به اتفاق نظر در اصلاحات سیاسی، یکی از نکات مورد توجه در موضوع احیاگری و نوزایی است. بنیادگرایان اسلامی از وضعیت غالب در جهان اسلام اظهار نارضایتی کرده‌اند و گاهی برای لیبرالیزه کردن سیاست در ادبیات بنیادگرایان، درخواست عمومی بیان شده است. در اینجا تجدید مربوط به مسأله شورا در قرآن است. بنیادگرایان سرکوب سیاسی را نمی‌پذیرند و عقیده محکم خود را در باب اثربخشی نظام شورایی اظهار می‌کنند. ترابی پیشنهادی می‌کند که بخش اصلاحات سیاسی از طریق اندیشیدن ساز و کاری برای معرفی نظام شورایی انجام شود.

**همگانی شدن سیاسی جنبش‌ها و رهبرانی که احیاگری و نوزایی را تبلیغ می‌کنند، ناشی از آگاهی عمومی اعراب از شدت مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی‌ای است که این منطقه را در بر گرفته است. شکست‌های نظامی پدیداری به دست اسرائیل، تنها دعوت به احیاگری و نوزایی را شدت بخشیده، زیرا زمانی که رکود به یک جنبش احیاگری که می‌تواند بر دشمنان پیروز شود راه یابد، مردم غالباً آن را به جنگ‌های صلیبی تشبیه می‌کنند. آنچه رهبران و جنبش‌های گوناگون در آن توافق دارند، این است که در تمام ابعاد زندگی در جهان گسترده عربی - اسلامی تحول ایجاد گردد، اما هیچ توافقی در مورد ماهیت این تحولات و چگونگی دستیابی به آنها وجود ندارد.**

نفوذ در حال افزایش غرب، به‌ویژه نفوذ ایالات متحده بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، دعوت به احیاگری را تشدید کرده است. اینکه این منطقه و امور آن تحت تسلط ایالات متحده قرار بگیرد، دلهره‌ها را بیشتر کرده است. از دیدگاه اصلاحگرایان اگر مردم این مناطق از احیاگری رویگردان شوند، باید لاجرم حاکمیت ایالات متحده را بپذیرند. وابستگی آشکار معدودی از دولت‌های عرب به حمایت سیاسی - نظامی ایالات متحده، مردمی را که از تهاجمات ایالات متحده به دین و فرهنگ این منطقه بیم دارند، بیمناک‌تر می‌کند. تنها از طریق نوزایی و احیاگری و احیا است که این منطقه می‌تواند بدون تضعیف اصالت و بنیان‌های مذهبی‌اش به پیشرفت دست یابد.

انتهای خبر // روزنا - وب سایت اطلاع رسانی اعتماد ملی // [www.roozna.com](http://www.roozna.com)

منبع: اعتماد ملی

۱۳۸۷/۷/۱۶